



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

دمبوره؛ پناهگاه آوارگی

حسین ارزگانی

محلّی

دمبوره نواز و آواز خوان پیشکسوت

گفتگویی با خان محمد دلبری؛



حسین ارزگانی: سپاس از شما جناب دلبری. من زمانی کوچک بودم با صدای شما آشنا شدم و بعد از آن سالها و عالم مهاجرت و این سالها دیگر آوازی از شما نشنیدم و شما هم طبیعتا دچار مشکلات و مهاجرت شده بودید و حالا خوشحالم که در خدمت شما هستم و سرگذشت این سالها و سرگذشت خوانندگی و نوازندگی شما را از زبان خودتان بشنویم. اگر اول از زندگی نامه شما شروع کنیم بهتر خواهد بود.

خان محمد دلبری: خان محمد دلبری فرزند مهدی از قریه آچه بازار السوالی لعل و سر جنگل ولایت غور هستم و در حدود سال ۱۳۱۷ هـ.خ. متولد شده‌ام و اکنون یکی از خواننده‌های کوچک ملت هزاره هستم. راستش تا این جا که پیش آمده‌ام، زندگی آرام نداشتم. دوران کودکی ام در زادگاهم سپری شد. بنابر مشکلاتی که در آن جا با آن مواجه بودیم، مهاجر شدیم و به السوالی پنجاب ولایت بامیان پناه بردیم. مکتب را نیز در پنجاب شروع کردم و فقط تا صنف دوم توانستم درس بخوانم و بعد به مرکز بامیان آمدم و بعد کابل. شاید ده ساله بودم که کابل آمدم و تا دوره نوجوانی کابل بودم. در کابل به دمبوره علاقه پیدا کردم. در دوران تحولات مجبور به ترک کابل شدم و به ایران مهاجرت کردم. بیشتر از بیست سال به ایران بودم. بعد از ختم جنگ‌های تنظیمی و جنگ‌های داخلی دوباره به کابل برگشتم و از آن زمان تا حالا در کابل زندگی می‌کنم.

ارزگانی: با زندگی طبیعی منطقه‌ای و نوع ساختارش آشنایی داریم، می‌خواهم از شما بشنوم که تا سن ده سالگی که در منطقه بودید، چگونه و در چه شرایطی زندگی می‌کردید و این دوران همزمان با دوران کدام حکومت بود؟

دلبری: آن زمانی که ما در روستا زندگی می‌کردیم، دوران ظاهر شاه بود و ما با مشکلات خیلی زیادی زندگی می‌کردیم. بسیار در خفقان بودیم و روزگار بسیار بدی سر ما آمد که به خاطر همان از بالای ملک و جایداد خود مهاجر شدیم و به السوالی پنجاب آمدم. در آن زمان پنجاب مرکز حکومت اعلائی دایزنگی بود و تمام مردم هزاره در این جا جمع می‌شدند. پدرم هم در دوران ظاهر شاه و داوود در آن جا زندانی شد و در سن پیری در همان زندان با ولچک و زوناله فوت کرد. سرانجام در دوران مهاجرت که در پنجاب بودیم، گاهی در جای این ارباب و گاهی جای آن ارباب اسیر و صغیر زندگی می‌کردیم، مال و اموال خانه ما را حکومت آن دوران ضبط کرد.

ارزگانی: موقعیت زادگاه شما چراگاه کوچی‌ها بوده و نسل گذشته ما و نسل کهن سالی که حالا هم بقایای شان هستند مبارزات و درگیری‌هایی داشته‌اند، البته به ندرت؛ چون سلطه کامل وجود داشته، سؤال این است که شما هم به همین مناسبت و درگیری‌ها آواره شدید؟

دلبری: بخشی از مشکلاتی که ما با آن روبه‌رو بودیم، همین مشکل کوچی‌ها بود که قسمت زیادی از مردم ما در گذشته تا حال با آن روبه‌رو هستند. مشکل دیگری هم که سد راه زندگی ما بود، اختلاف با یکی از اربابان منطقه بود. یکی از اربابان منطقه با پدرم بسیار مشکل داشت. ما در روزگاری زندگی می‌کردیم که آن زمان اگر عسکری در جایی می‌رفت، از ترس این که او را لت‌وکوب نکند و با او بدرفتاری نکنند، برای او گوسفند می‌کشت؛ یعنی قدرت یک پولیس تا این اندازه زیاد بود؛ حالا خود شما به یقین می‌دانید که قدرت یک ارباب بیشتر از این‌ها بوده است. پدرم با این ارباب و کوچی‌ها درگیر شد و جنگ‌های محلی پیش آمد تا حدی که بین ما کشت‌وکشتار صورت گرفت. از اثر همین حادثه حکومت اطراف ما را محاصره کرد که دو برادر و یک زن برادرم کشته شدند و پدرم زندانی شد. قبل از زندانی شدن پدرم همان ارباب او را بسیار لت‌وکوب کرد.

بعد از این که پدرم در پنجاب زندانی شد، ما هم در این جا به شمول خرد و کلان تحت نظر حکومت بودیم. در پنجاب یکی دو سالی را تا صنف دوم مکتب خواندم. بعداً حکومت حبس ابد پدرم را اعلام کرد و گفت که بچه‌های کلانش کشته شده‌اند و حق و حقوق شان هم خلاص‌اند، فرزندان کوچک‌شان آزادند. این بود که حکومت ما را آزاد کرد. از جمله باقی مانده‌ها من کلان‌ترین همه پسران پدرم بودم، دو خواهرم که همراه من بودند، از من کوچک‌تر بودند. وقتی حکومت ما را رها کرد، ما از پنجاب به طرف بهسود آمدم؛ یک سال را هم در بهسود سپری کردیم. از راه کجاب با پای پیاده تا سرچشمه و از سرچشمه الی کابل با موتر آمدم.

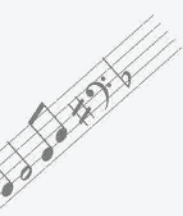
ارزگانی: به کابل چه اتفاق افتاد که به دمبوره‌نوازی و خواندن محلی روی آوردید؟ کسی باعث تشویق شما شد؟

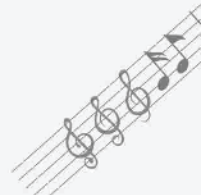
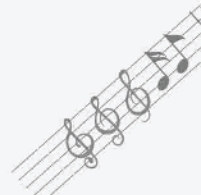
دلبری: شعری است که می‌گوید:
دلی که غم داره ناله‌شی زوره
تندور که دود مونه لوله‌شی کوره
تندور که دود مونه لوله ره واز کو
دلی که غم دره چاربیته ساز کو

من در کابل پناهگاهی غیر از همین فامیل و دو پسر برادرم نداشتم، مشکلات بی‌حد و حصر زندگی، کشته شدن برادرانم، حبس ابد پدرم و سختی زندگی همه و همه انبوهی از اندوه را بر سر شانه‌هایم ریختند. از غم و غصه به تنگ آمدم و همین اندوه باعث شد که به دمبوره‌نوازی رو بیاورم.

ارزگانی: اولین کسی که باعث شد شما رو به دمبوره‌نوازی بیاورید، چه کسی بود؛ الگوی شما به دمبوره‌نوازی کی بود؟

دلبری: در زمانی که من کابل زندگی می‌کردم، باران علی ترکمنی که از دره ترکمن، شاه‌عوض از بیرگیلیج کوتل شیر، رئیس احمدعلی که





نیز از دره ترکمن، شاداب که از السوالی سرخ پارسای ولایت پروان و فرد دیگری به نام علم که او نیز از دره سرخ پارسا بود، می خواندند و می نواختند. این ها کسانی بودند که آن زمان آواز خوان بودند؛ چون من علاقه زیاد داشتم می رفتم خواندن همه شان را گوش می کردم تا ذره ای اندوه از دلم دور شود. سرانجام پیش باران علی ترکمنی رفتم، به وی گفتم من بسیار علاقه مند دمبوره هستم. آن زمان دمبوره به صورت حرفه ای آموزش داده نمی شد. او برایم گفت که اول یک دمبوره کوچک پیدا کن، بعد برایم نشان داد که دمبوره چه طوری نواخته می شود. بنابراین، من به تب و تلاش افتادم و دمبوره کوچکی خریدم و از ترس مادرم و همسایه ها به خانه برده نتوانستم. یک هتل بود که بعضی وقت ها که وقتی خانه رسیده نمی توانستم، در همان جا چای می خوردم. به صاحب آن گفتم که همین دمبوره را در همین جا می گذارم. او اول نپذیرفت و گفت که دمبوره ات را در این جا نگذار، کدام کسی می شکند و من تاوان داده نمی توانم. برایش گفتم اگر کسی شکستاند، من تاوان طلب ندارم. بعد گفتم که دمبوره همین جا بماند، بچه های دیگری هم می آید، چند لحظه ای دمبوره نوازی می کنیم و رستوران خودت هم رنگ و رخ پیدا می کند. بالاخره او قبول کرد و دمبوره را همان جا می گذاشتم. بعداً هم در همان جا دمبوره می زدم. به این ترتیب، کم کم دمبوره و دمبوره نوازی را یاد گرفتم. شعر از دیوان های عشقری، حافظ و از شعرهایی که سینه به سینه نقل شده بودند، می گرفتم و می خواندم. من سبک های مختلفی مثل سبک سرخ پارسا، دره ترکمن، قول خویش، شیخ علی و بسیاری از سبک ها را تمرین می کردم. از این مناطق کسانی بودند که به سبک مناطق شان می خواندند. من هم شعرهای مورد نظر خودم را ثبت می کردم و می خواندم.

ارزگانی: چند سال مخفیانه کار کردید تا این که معروف شدید و اولین نوار شما که ضبط شد و علاقه مند پیدا کرد، چه حسی داشتید؟

دلبری: در حدود شش هفت سال مخفیانه دمبوره کار کردم تا این که یک دمبوره گرفتم و آن را به خانه بردم، وقتی مادرم خبر شد، دمبوره را شکستاند؛ چون به مادرم خیلی احترام داشتم، چیزی نگفتم. بعدها مادرم مرا سرگردان دید و من همیشه سرگردان بودم، هیچ کسی از قوم و اقارب ما در کابل نبود. بعد مادرم از من پرسید که چرا سرگردان هستی؟ چیزی نگفتم. مادرم گفت یا این که دمبوره ات را شکستادم غمگین شدی؟ باز هم حرفی نزد؛ اما مادرم موضوع را دانسته بود و سرانجام درکم کرد. گفت برو دمبوره دیگر برایت بگیر، دیگر به دمبوره ات کار ندارم. من هم خوشحال شدم و رفتم دمبوره دیگری گرفتم و خانه آوردم؛ اما در حویلی دمبوره نواخته نمی توانستم. اگر کسی می شناخت که خان محمد هستم، می گفت او را خانه نیاورید، این ها مردمان مسلمان نیستند. برداشت مردم این گونه بود که این دمبوره چی ها به ناموس و شرف کس پابند نیستند. برای خودم هم سخت بود که دیگران می توانستند دم پنجره شان

همان طوری که پیشتر هم گفتم، زمانی که به کابل آمدم، به دمبوره نوازی علاقه مند شدم و سرانجام در اثر تلاش های پنهان و آشکاری که داشتم، آن را یاد گرفتم. بنابراین، در همین دور اول به عنوان خواننده یا دمبوره نواز شهرت پیدا کردم. پیشتر هم، زمانی این شهرتم عمومی تر شد و صدایم را در دوردست ها مخاطبان آن دورانم می شنیدند که ضبط صوت برآمد.

بنشینند؛ ولی من از این جهت دم پنجره خانه نشسته نمی توانستم. جای همیشگی ام همان کنج خانه بود تا این که همسایه ها ناراحت نشوند. متأسفانه این وضعیت تا هنوز هم دوام دارد و فعلاً هم در خانه ای هستم که دمبوره نواخته نمی توانم. مجبور می شوم به دفتر هنرمندان بروم، آن ها احترام می کنند، می نوازند و می خوانند و من گوش می کنم، گاهی من خودم با صدای بلند می خوانم و عقده دلم را خالی می کنم.

ارزگانی: در چه سال هایی مشهور شدید؛ به شکلی که همه به خواندن و نواختن شما گوش می کردند و با کدام نوار و آلبوم شما بود؟

دلبری: همان طوری که پیشتر هم گفتم، زمانی که به کابل آمدم، به دمبوره نوازی علاقه مند شدم و سرانجام در اثر تلاش های پنهان و آشکاری که داشتم، آن را یاد گرفتم. بنابراین، در همین دور اول به عنوان خواننده یا دمبوره نواز شهرت پیدا کردم. پیشتر هم، زمانی این شهرتم عمومی تر شد و صدایم را در دوردست ها مخاطبان آن دورانم می شنیدند که ضبط صوت برآمد. ضبط صوت در شهرت و پرآوازه کردن من نقش خوبی بازی کرد. اگر ضبط نبودی هرگز صدایم، که در آن زمان از قدرت خوبی برخوردار بود، ماندگار نمی شد و خواندن های آن روزم باقی نمی ماندند و به مردم دیگر هم نمی رسیدند. تنهاوتنها آن هایی می توانست بشنوند و مرا به عنوان خواننده و دمبوره نواز بشناسند که لحظه ای آن جا حضور داشتند.

هم چنان بنابر درخواست تعدادی از دوستان سفری هم به کویته پاکستان داشتم، در آن جا نیز وقتی خواندم؛ آن خواندن ها در شهرتم کمک کردند. به همین ترتیب، آن هایی که تیپ داشتند نیز از من دعوت می کردند و ضبط می کردند. در شب نشینی ها و عروسی ها و محفل های عمومی دیگر نیز در جمع دوستان می خواندم. همه این ها در شهرتم نقش داشتند.

ارزگانی: اولین خواندن، نوار یا آلبوم شما چه بود که شما را به شهرت رساند، به خاطر دارید که چه کوکی بود و چه شعرهایی را خوانده بودید؟



فراوانستغی و سبک‌های شعرای دلیبری

آهنگ از همان منطقه بود.
هم‌چنان یکی از شعرهای شیخ‌علی و غوربند این بود:
امی موتر که موره شیخ‌علی جان
امی خط ره بیر ده دان بوتیان
امی خط را بده زودی به زودی
سلام من بگو به دلبر جان

۱. موره: می‌رود.
۲. دان: دهن.

دلیبری: اولین خواندنی که با آن مشهور شدم، در آن شعرهای
محلی از شیخ‌علی و سیاه‌سنگ خوانده بودم؛ یکی از آن شعرهای
سیاه‌سنگی این بود:
خداجانا سیاه‌سنگ خوب وطن بود
ده راهم کوتل اونی غم بود
خداجان مرا سیاه‌سنگ رسانی
سیاه‌سنگ میله‌جای یار من بود
البته این آهنگ را به شیوه مردم سیاه‌سنگ خواندم؛ چون این



در همان زمان‌هایی که این آهنگ‌ها را می‌خواندم، دکان پرزفروشی موتر داشتم. یکی از روزها که برف بسیار زیاد باریده بود، بعد از جاروب کردن برف، خسته و ذله شدم. همان روز از دکان رفتن منصرف شدم. به جای آن، به دمبوره‌نوازی شروع کردم. در هنگامی که من دمبوره می‌نواختم، کبکی که در خانه داشتم نیز به خواندن شروع کرد. خواندنی را که آن روز ضبط کردم، به نام نوار یافته کبک‌دار بیرون دادم و با استقبال روبه‌رو شد.

هم‌چنان یک زمان دیگری که تعدادی از بچه‌ها و دوستان نیز جمع شده بودند، هم خواندم. آن‌ها کف می‌زدند و من دمبوره می‌نواختم و آواز می‌خواندم. این خواندن به نام خواندن «چک‌چک‌دار» بیرون آمد. بنابراین، این‌ها همان خواندن‌هایی بودند که مرا مشهور کردند و به شهرت رساندند.

ارزگانی: با سرور سرخوش و صفدر توکلی کی از نزدیک آشنا شدید؟

دلبری: سال ۱۳۵۴ هـ.خ، صفدر توکلی به کابل آمد، توکلی را از نزدیک دیدم. استاد توکلی هم در کابل ماندگار شد. هم‌چنان روزی طبق معمول به طرف دکان می‌رفتم که از کسی شنیدم که سرور سرخوش کابل آمده است. او را از دور می‌شناختم، بنابراین، در صدد شدم که از نزدیک ببینم. وقتی دهن چنداول آمدم، شادروان سرور سرخوش را دیدم. او یک جلیک سر شانه داشت، دارای قد بلند و گردن کشیده بود. بعد از احوال‌پرسی، در هتلی رفتیم و نشستیم و حرف زدیم و چای خوردیم. به زنده‌یاد سرور سرخوش گفتم خوب شد که آمدی و توانستم شما را از نزدیک ببینم. همان روز مرحوم سرخوش گفت من همراه صفدر توکلی در تلویزیون رفته بودم و در آن‌جا هم آواز خواندم. او از من پرسید که هنرمندان دیگر چرا نخوانده‌اند؟ گفتم نمی‌دانم. البته شاه عبدالعظیم و مصباح و هنرمندان دره کیان را رژیم (کمونیست‌ها) گرفته بود و زندانی کرده بود. بعد گفت همین رژیم بد رژیم است.

سرخوش گفت: مرا صفدر توکلی به تلویزیون برد و از من خواست که دمبوره بنوازم و آواز بخوانم. او گفت، نمی‌شود که در برابر خواست توکلی نه گفت. آن زمان مدیر کمپ دوم رادیو کابل سید غریب از لعل و سرجنگل بود. گفتم سید غریب هست، فکر نکنم کاری کرده بتواند. آن زمان کسی در رادیو کابل نمی‌خواند، احمدظاهر یک دانه آهنگ در رادیوکابل خوانده بود. برایش گفتم چه خواندی؟ گفت یک آهنگ انقلابی خواندم. گفتم این آهنگ را حتماً پخش می‌کند و فردای آن روز آهنگ مرحوم سرخوش از رادیوی ملی پخش شد. شعر این آهنگ این بود: «دور غریبا رسید، دور اربابا گذشت».

حسین ارزگانی: کدام سال کابل را ترک کردید و به خاطر چه مهاجر شدید؟ زندگی سخت می‌گذشت یا به خاطر شرایط جنگ؟

دلبری: در کابل وضعیت زندگی‌ام خوب بود، یک نمره زمین در شهر نو داشتم و دکان هم داشتم که در آن زمان صد و پنجاه هزار افغانی قیمت داشت؛ یعنی شرایط زندگی مرا مهاجر نکرد، بلکه همین جنگ‌ها بود که مهاجرم کرد. سرانجام تصمیم بر این شد که کابل را به خاطر اوضاع بد امنیتی ترک کنم و یکی از برادرهایم هم گفت که نشستن در کابل خودکشی است، در کنار این، مثاله دهن چنداول، مندوی و زخمی شدن یکی از پسرهای برادرم باعث مهاجرت ما شدند. این بود که در اواخر سال ۱۳۵۸ هـ.ش، به طرف ایران کوچ کردیم.

ارزگانی: در ایران که رفتید، زمینه‌ای وجود داشت که شما به دمبوره‌نوازی ادامه بدهید؟ در آن‌جا با دمبوره به شکل یک وظیفه یا یک هنر که همیشه درگیرش باشید ادامه دادید یا گاهی می‌نواختید و گاهی نمی‌نواختید؟

دلبری: در ایران مدت ده سال صدایم حبس ماند و هیچ دمبوره نداشتم تا این‌که جعفری دره صوفی آمد و گفت که من شنیدم شما هنرمند هستید، در دفتر مجمع فرهنگی ما بیایید. بعد از آن زمان و آشنا شدن با مجمع فرهنگی ایشان و دفتر حزب وحدت، کم‌کم شروع کردم، بچه‌های دیگر هم که دمبوره بلد نبودند، نزد من می‌آمدند و دمبوره‌نوازی می‌آموختند. امروز که آن‌ها جایگاه هنری پیدا کرده‌اند، مرا استاد خطاب نمی‌کنند. یکی از کسانی که شاگردم بود، همین سید انور آزاد بود. پدر سید انور آزاد پیشم آمد، گفت پسر من هم بسیار علاقه‌مند دمبوره است. این بود که سید انور آزاد را نیز پدرش می‌فرستاد و من به او دمبوره‌نوازی یاد می‌دادم. بعضی‌های دیگری مثل سرشار، دل‌خوش و علی حیدری را نیز پیدا کردم. بعد از این‌که کارها تا حدودی روبه‌راه شد، از جامعه مدنی ایران ما را دعوت کرد. در کرمانشا در سالن صفرپنجی که ایرانی‌ها

سال ۱۳۵۴ هـ.خ، صفدر توکلی به کابل آمد، توکلی را از نزدیک دیدم. استاد توکلی هم در کابل ماندگار شد. هم‌چنان روزی طبق معمول به طرف دکان می‌رفتم که از کسی شنیدم که سرور سرخوش کابل آمده است. او را از دور می‌شناختم، بنابراین، در صدد شدم که از نزدیک ببینم. وقتی دهن چنداول آمدم، شادروان سرور سرخوش را دیدم.

کنسرت می‌دادند، رفتیم. در آن جا همراه من دلخوش، همایون لعلی و سید انور نیز بودند. بعد، چند وقتی کنسرت‌های دیگری را هم گرفتیم، صدایم کم‌کم خوب شد؛ اما از جانب دیگر کهولت سن نیز تأثیرات خود را داشت که صدای اولم نمانده بود.

ارزگانی: در طی این سال‌ها چه تعداد نوار، آلبوم و خواندن بیرون داده‌اید؟ چه کوک و سبک‌هایی را خوانده‌اید و به نظر شما بهترینش کدام است؟

دلبری: برای من خیلی فرق نداشت، من سبک‌های شهرستانی، پارسایی، شیخ‌علی، قول‌خویشی، سیاه‌سنگی و گرم‌سیری می‌خواندم.

ارزگانی: در ابتدا خیلی از هنرمندان در تمام ژانرهای هنری، معمولاً از پیشکسوت‌های همان عرصه الگوبرداری یا قالب‌برداری می‌کنند، ممکن است مضمون را هم بردارند؛ اما به مرور زمان خودشان را از فضای دیگران جدا می‌کنند. شما در ابتدا تحت تأثیر چه کوکی بودید؛ یعنی کوکی را از کسی برداشته بودید؟ چه وقت خودتان را جدا کردید؟

دلبری: استاد من فقط همان بهرام‌علی ترکمنی بود. اکثریت شعرهای او را برداشتم؛ اما هرکس شیوه خودش را دارد؛ مثلاً سرخوش، شاه‌عوض، رئیس احمدعلی و صفدر خیرعلی هر یک سبک خودش را داشت؛ از همدیگر کپی نمی‌کردیم. هنرمندان فعلی کپی می‌خوانند، یک مقدار را کم یا زیاد می‌کنند و بعد به نام خود ثبت می‌کنند. به نظر من این کار اشتباه است؛ اگر کپی هم می‌خوانند، کوشش بر این داشته باشند که خوب اجرا کنند و اگر نمی‌توانند به کمپوز و شعر دیگران توهین نکنند.

ارزگانی: به نظر شما در بین دمبوره‌نوازان دوران رشد شما، کی بهترین بود؟ بهترین بودن چند معیار دارد. در قدم اول دمبوره‌اش دمبوره هزاره‌گی و محلی است، در قدم دوم این که خوب می‌نوازد و نوآوری هم دارد؛ یعنی این که یک کوک نه بلکه کوک‌های مختلف بلد است، دمبوره را به هر کوک و سبکی می‌تواند بنوازد، این معیارها را کی داشت؟

دلبری: در آن زمان سرور سرخوش بود که به سبک تاجیکی هم می‌خواند، یگان نفر از بچه‌های سرخ‌پارسا هم به این سبک می‌خواند.

ارزگانی: به نظر شما صفدر توکلی در دمبوره‌نوازی چه جایگاهی دارد؟

دلبری: صفدر توکلی هم در بخش خود، بسیار هنرمند توانا است.

ارزگانی: در زمانی که شما کابل بودید، صفدر توکلی در کابل نبود؟

دلبری: پیش از سال ۱۳۵۴ ه.خ، صفدر توکلی در کابل نبود؛ اما

در آن زمان هنرمندان دیگری در کابل بودند. سرور سرخوش در سال ۱۳۵۷ ه.خ، در کابل آمد و مرحوم صفدر خیرعلی هیچ‌وقت به کابل نیامد. صفدر توکلی در هر ماه روزه یک هتل در مقابل ده هزار افغانی می‌گرفت و شاه‌عوض هم همین قسم. من و استاد قدیر غیچک‌نواز که از سیاه‌سنگ بهسود بود، نیز یک هتل می‌گرفتیم، در آن شب‌ها تا سحر می‌نواختیم؛ مردم یک ساعت در هتل ما، یک ساعت در هتل شاه‌عوض و ساعتی دیگر هم در هتل صفدر توکلی می‌رفتند.

ارزگانی: وقتی که در آن زمان هرکدام شما در یک هتل دمبوره و غیچک می‌نواختید، مردم هم طبق میل‌شان می‌رفته‌اند، پس کابل نسبت به دمبوره و موسیقی یک فضای خوبی بوده است. آن سال‌ها دیگر تکرار نشده‌اند؛ مثل این که در کوچه خرابات استاد سرآهنگ و هنرمندان دیگر هم به همین شکل، شب‌ها می‌نشسته‌اند و می‌نواخته‌اند.

دلبری: فضا در کابل در هتل‌ها، پارک‌ها و دشت‌ها خیلی خوب بود؛ اما در مناطق مسکونی این‌گونه نبود.

ارزگانی: یعنی یک قشر خاص از مردم علاقه‌مند دمبوره بودند؟

دلبری: بله.

ارزگانی: گرچند بیشترین کوک‌های تان سیاه‌سنگی و شیخ‌علی بوده‌اند، به نظر شما از کوک‌های هزاره‌گی، کوک کدام منطقه شیرین‌تر و ملایم‌تر است؟

دلبری: از کوک‌های هزاره‌گی هرکدام‌شان جایگاه خودش را دارد؛ مثلاً از رفت‌ها یا کوک‌های هزاره‌گی رفت گرم‌سیری بهترین است؛ از رفت‌ها یا کوک‌های دایکندی که سرور سرخوش می‌خواند، بهترین رفت‌ها؛ خلاصه همه رفت‌های هزاره‌گی بهترینند و کوک‌های بدی نیستند.

ارزگانی: از نسل جوان‌تر، یعنی نسل بعد از شما چه کسانی با دمبوره خوب کار کرده‌اند؟ یکی از آن‌ها داوود سرخوش است که کارهای دیگری در کنار دمبوره انجام داده است. آیا کسانی دیگری هم وجود دارند؟

دلبری: داوود سرخوش در قسمت دمبوره جایگاه عالی دارد و یک هنرمند تمام عیار است. در کنار آن سید انور بسیار خوب می‌نوازد، صدای خوبی هم دارد؛ هم چنان علی‌دریاب هم یکی از نوازنده‌های توانایی است که دارای صدای خوب است. به همین ترتیب، از بچه‌های تازه‌کار همایون لعلی هم بسیار خوب می‌نوازد و می‌خواند. البته در این پسان با ساز خوانده است که خواندن‌هایش را با دمبوره ندیدم، شاید در بخش دمبوره هم دارای استعداد عالی باشد.

ارزگانی: در طول مدتی که دمبوره نواختید، خود شما هم شعر گفتید که آن را به خاطر عشق و علاقه مندی جوانی تان با دمبوره خوانده باشید؟

دلبری: از خود شعر ندارم و شاعر نیستم، اکثریت هنرمندان شاعر نیستند. اگر کدام شعری را دست کاری کنیم و آن شعر را به نام خود بیرون بدهیم، کار اشتباه است. یک زمان در یک جایی بودم که شخصی به شخص دیگر پیشنهاد کرد که برایم شعر بسرای؛ شعری که مصرعش لیلالیلا باشد. مثل همان آهنگی که امان یوسفی به شفیع خوانده است. به باور من این چنین کارها کار خوبی نیستند. ارزگانی: تشکر از شما.

ارزگانی: می خواهم به عنوان آخرین سؤال به صورت کلی بپرسم که شما زندگی خیلی پرپیچ و خم و همراه با مشکلات داشتید، در این زندگی پرپیچ و خم تان، دمبوره چه نقشی داشته و چه قدر دستگیری شما بوده و هست؟ فکر کنید که اگر این دمبوره نمی بود، این پیچ و خم ها و سختی ها هم در زندگی نمی بودند، آیا دمبوره همچون تأثیر و نقشی در زندگی شما داشته است؟ از جهت دیگر، از لحاظ کسب و کار و کمک به زندگی تأثیر داشته است؟ چون هر هنرمندی نیاز به زندگی دارد و در کنار این که با هنر سروکار دارد، باید زندگی هم از دستش نرود، بهترین حالت این است که هنر به درد زندگی هم بخورد، آیا دمبوره به زندگی شما کارآمدی داشته یا این که همیشه یک چیزی فرعی در زندگی شما بوده است؟

دلبری: می خواهم قسمتی از پرسش های شما را با این شعر جواب بدهم:

از در شاهان عالم لذتی حاصل نشد

بعد از این در کنج عزلت خدمت پیر است و من

بالاخره به هر دری که زدم، به جایی نرسیدم. هیچ کسی هم به خاطر هنر دمبوره کمکی به من نکرده است. در مجالس هم اگر دعوت می شوم، کسی به خاطر زحمت و دمبوره نوازی چیزی چشم گیری در نظر نمی گیرد.

ارزگانی: بهترین دوبیتی هایی را که شما خواندید و برای شما شیرین باشند، کدام دوبیتی ها بوده اند؟ همین دوبیتی که می گوید:

به قربانت شوم ای یار همدم

اگر کشته شوم از تو نگردم

اگر کشته شوم با خنجر تیز

به خون جولان زده دورت بگردم

همین کوک شما در منطقه ما ارزگان سابق و دایکندی حالا، در ۱۳۹۴ کوه و کمر خوانده می شد و همین طور کوک هایی که چوپانی می گویند. به نظر شما از دوبیتی هایی که خواندید کدام بهترین است؟

دلبری: بله این دوبیتی ای را که گفتید، من خوانده ام و دوبتی دیگری که دوست داشتم این است:

زره پوشیده ای با ما به کینی

مرا کشتی خودت تنها نشینی

مکش عاشق بترس از خون ناحق

مکن بدوا کسی تا بد نبینی

عزیزم گل به نزد خار حیف است

به نادان صحبت هوشیار حیف است

ز یار بی وفا چون تیر بگذر

ز بهرش دیده خون بار حیف است